بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتاد و یکم\_8 خرداد 1400

[ادامۀ بررسی کلام شیخ در اصول اصول دین]

نظر مبارک مرحوم شیخ در مورد کفایت یا عدم کفایت ظن در امور اصلی اعتقادی که علم و یقین در آن نیاز است بیان شد. و فروعی هم در ذیل آن مطرح شد. آنچه از نظر ایشان باقی مانده است، در مورد تقلید در اعتقادات است، این را عرض می کنیم تا بحث مقام اول که تمام شد، بعدا ببینیم در این زمینه چه باید گفت و مختار چیست. می فرماید بقی الکلام در جایی که انسان مکلفی اکتفا به ظن نکرد، جزم پیدا کرد منتهی نه جزمی از راه نظر و استدلال، بلکه جزمی ناشی از تقلید، آیا این جزم مستند به تقلید کافی است یا حتما باید جزم مستند به نظر و استدلال باشد، ظاهر اکثر متکلمین امامیه که فقیه هم هستند، این است که لابد من النظر و الاستدلال، بلکه مرحوم علامۀ حلی قدس سره، در باب حادی عشر ادعای اجماع کرده است بر این مطلب. **حیث قال اجمع العلماء علی وجوب معرفة الله و صفاته الثبوتیه، و ما یصح علیه و ما یمتنع عنه، و النبوة والامامة و المعاد بالدلیل لا بالتقلید**

نه تنها ظاهر اکثر این است بلکه این سخن علامه تصریح به اعای اجماع علماء را دارد و صریح فرمایش علامه این است که از نظر علماء امامیه و متکلمین معرفت به تقلید ، جزم از راه تقلید کافی نیست. این یک عبارت.

صریح تر از عبارت علامه حلی، فرمایش محقق حلی است در کتاب معارج الاصول که کتاب اصولیه جناب محقق است. مرحوم محقق استدلال می کند بر بطلان تقلید به این که **انّه جزم فی غیر محله** نه تنها فقط بگوید اجمع الفقها و مطلب را بخواهد با اجماع اثبات کند، اصرحیت فرمایش محقق نسیت به فرمایش علامه در این است که محقق تعلیل ذکر می کند، برای بطلان تقلید در اصول اصلیه اعتقادیه به این که اگر هم کسی خیال کرد، جزم پیدا می کند از اره تقلید، اشتباه می کند، هرگز ممکن نیست، برای انسان جزم واقعی، یقین حقیقی پیدا شود از راه تقلید، و تازه اگر هم برای کسی چنین جزمی حاصل شد، چون مستندش متزلزل است، پس جزمی استوار و فی محله و قابل قبول نیست، بلکه **انّه جزمٌ فی غیر محله.**

و مثل محقق حلی و علامۀ حلی عبارت شهید اول و محقق ثانی قدس سرهما است که هر دو بزرگوار هم جزم مستند به تقلید را در اصول اصلیه اعتقادیه کافی نمی دانند.

اما در عضدی منع کرده است تقلید را در امور اعتقادیه به این که در مثل وجوب معفت خدا به این که این مصلحت با تقلید حال نمی شود، یعنی معرفت خدا با تقلید حاصل نمی شود، گویا اگر کسی با تقلید معرفتی حاصل کرد مانعی ندارد، منتهی با تقلیدی که غیر مفید معرفت است، اصول اصلیه اعتقادیه را نمی توان بنیان گذاشت، از شیخنا الطوسی عبارتی است در عدة الاصول که در جلسات آینده می آید، سخن ایشان هم مثل سخن عضدی است و نیز اگر به القواعد شهید مراجعه کنیم می فرماید تقلید در عقلیات جایز نیست،1. **و لا فی الاصول الضروریة من السمعیات**

در اصول اعتقادیه آنجا که باید برهان عقلیه بیاید، آن اصول ضروریه اعتقادی که مستند قطعی سمعی می طلبد و جزء ضروریات اعتقادیه است و مسلمات، در این موارد جای تقلید نیست. **ولا فی غیرها مما لا یتعلق به عمل و یکون المطلوب فیها العلم.**

خلاصه کنم، در هر اصلی از اصول اصلیۀ اعتقادیه که مثل فقه نیست، که عملی بر آن مترتب باشد، بلکه در آنها معرفت و علم مطلوب است، تقلید جایز نیست، پس ببینید شهید رضوان الله تعالی علیه، درقواعد، باز می گوید مطلوب اگر علم است، تقلید لازم نیست. **کتفاضل بین الانبیاء السابقة.**

این که مثلا حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بر دیگر انبیاء پیشین خود برتری دارند، بر پیامبران محلی بنی اسرائیل برتری دارد، این ها عملی بر آن مترتب نیست و **بکون المطلوب فیها العلم** در این ها چون عمل خواسته نشده است، تقلید هم نیست، فرمایشی هم دارد، شیخنا البهائی، قدس سره در حاشیۀ زبده **من أن النزاع فی جواز التقلید و عدمه یرجع الی النزاع فی کفایة الظن و عدمها**، بحث در این که تقلید در امور اعتقادیه مفید است یا مفید نیست، مجاز است یا مجاز نیست، بر می گردد به یک بحث دیگر و آن این که آیا در اصول اعتقادیه ظن کافی است یا کافی نیست. معلوم می شود اگر بگوییم ظن کافی است، تقلید هم جایز می شود، اگر بگوییم ظن کافی نیست و علم می خواهیم چون تقلید علم آور نیست، پس تقلید غیر مفید للمعرفة و العلم و لو مفید ظنون هم باشد، کافی نیست، **و یؤیده ایضا اقتران التقلید فی الاصول فی کلماتهم بالتقلید فی الفروع حیث یذکرون فی ارکان الفتوا أن المستفی فیه هی الفروع دون الاصول**

یک مقابله بین تقلید فروع فقهیه و تقلید در اصول اعتقادیه انداخته اند و گفته اند تقلید مجاز فقط آنجاست که مستفتی فیه فروع باشد، نه اصول، گویا همچنان که در تقلید در فروع بیش از ظن حاصل نمی شود ول ظن کافی است، در تقلید در اصول هم بیش از ظن حاصل نمی شود ولی این تقلید مجاز نیست **و** **علی أی حال التقلید فی الاصول کالتقلید فی الفروع لا یفید العلم.**

تا این جا اقوال بررسی شد.

حال اولین نکته ایی که شیخ اعظم در این زمینه بیان می کند از همین مطلب اخیر است که گروهی بین تقلید در اصول و تقلید در فروع یک نوع اقتران ایجاد کرده اند، و هر دو را غیر مفید للعلم دانسته اند، منتهی در این اقتران حکم به مقابله کرده اند، در اصول و فروع، تقلید در فروع را مجاز، تقلید در اصول را غیر مجاز دانسته اند، نسبت به این مطلب با این بیان و توضیحی که عرض شد، اولین تعلیقۀ شیخ را می بینیم و آن این است:

**لکن الظاهر عدم المقابلة التامة بین التقلیدین اذ لا یعتبر فی التقلید فی الفروع حصول الظن فیعمل المقلد مع کونه شاکا و هذا غیر معقول فی الصول الدین التی یطلب فیها الاعتقاد حتی یجری فیه الخلاف**

شما گفتید دو تقلید داریم، تقلدی که در اصول است مفید است و ظن کافی نیست، تقلیدی که در فروع است و مفید نظ است ولی کافی است، ما می گوییم اتفاقا در تقلید در فروع حصول ظن هم کافی نیست، مقلد به فتوای مجتهد خودش در فروع عمل می کند حتی اگر شاک باشد، در حالی که چنین مطلبی در اصول دین معقول نیست که در عین شاک بودن چون در عین شاک بودن پیروی کنیم، در اصول دین اساسا شاک بودن باطل است. در اصول دین اساسا اعتقاد می خواهیم. در اصول دین اساسا علم و معرفت می خواهیم. پس بین تقلید در اصول با تقلید در فروع، این تفاوت را مشاهده می کنیم؛ لذا اگر ما باشیم و این خصوصیت در تقلید که شک هم در آن مضر نیست، اساسا در امور اعتقادیه تقلید راه ندارد، خلافی هم نباید در این مسأله باشد. این که جز مسلمات است در صورت شک تقلید در اصول اعتقادیه مجاز نیست و لو در فقه جایز باشد. این تعلیقۀ اول شیخ

دوم: **و کذا لیس المراد من کفایة التقلید هنا کفایته عن الواقع مخالفاکان فی الواقع او موافقا کما فی الفروع**

یک تفاوت دیگر هم بین التقلدین داریم و آن این است که در تقلید در فروع بحث اجزاء مطرح است، این تقلید کافی از واقع است، چه آن مجتهد در فتوای خود به واقع رسیده باشد، و فتوای او موافق واقع باشد، چه مخالف با واقع باشد، این تقلید در فروع است اما در تقلید در اصول، اگر هم کسی بگوید تقلید جایز است، می گوید تقلید در حق و واقع جایز است، آن تقلیدی وظیفۀ نظر و وظیفۀ استدلال را از من بر می دارد، که موافق با حق باشد، من اعتقادی باید داشته باشم، تدینی باید داشته باشم، مستندا به تقلیدی که حق را واقعا به من نشان داده باشد، نه ظاهرا، ما نه باید اکتفا کنیم به تدین و اعتقاد به حکم ظاهر چه مخالف با واقع باشد، چه موافق با واقع باشد، بله اگر در این جا فرضا کسی بگوید تقلید جایز است، و همان تدین ظاهری کافی است، و لو مخالف با واقع باشد، بین دو تقلید از این جهت تفاوتی نیست، ولی این مطلب بعید است، چگونه ما در اصول اصلیۀ اعتقادیه که این همه سفارش به علم و معرفت و تفقه و یادگیری داریم، اکتفا کنیم به مجرد تدین به حکم ظاهر، و لو مخالف با واقع باشد، چون این مطلب بعید است، پس این تفاوت بین التقلیدین نیز نباید فراموش شود.

آنچه که عرض کردم، توضیح این خط رسائل بود

**بل المراد کفایة التقلید فی الحق و سقوط النظر به عنه** در صورتی که به حق باشد، واقع باشد، ظاهر کافی نیست، **إلا أن یکفتی فیها بمجرد التدین ظاهرا و ان لم یعتقد**

یعنی همین ظاهر تدین کافی باشد دیگر نگوید هر آنچه آن گفت معتقدم واقع هم همین است و بس. همین تدین ظاهری نه واقعی کافی است

لکنه بعید و وجه بعدش را هم بیان کردیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.